

## سرچشمه های عرفان و ادبیات عرفانی

دکتر مهدی دشتی\*

### چکیده مقاله

بیش از ۱۲۰۰ سال از ظهور و پیدایی تصوف و عرفان و ادبیات آن می گذرد. در این مدّت، سؤالی که همیشه مطرح بوده و در این مقاله نیز نویسنده در جست و جوی پاسخ آنست اینکه، آیا این مقوله آسمانی است، نورانی، ربّانی، و حیانی و در یک جمله حقیقی و ماندگار است یا آنکه امری بشری، زمینی و در نتیجه نسبی، غیر حقیقی و ناپایدار است؟

برای دستیابی به پاسخ این سؤال ابتدا نظر بزرگان اهل عرفان بعد علماء اهل سنت و تشیع و سرانجام محققان معاصر طرح و مورد ارزیابی واقع شده، آنگاه نویسنده بر اساس تعریفی که اصلاً از جانب لوئی ماسینیون ابراز شده و توسط پل نويا باثبات رسیده است، بحث را به سامان رسانده نتیجه می گیرد که تصوف و ادبیات عرفانی در تحلیل نهائی، زمینی و حاصل تاویل گزاره های دینی با زبانی هنری و در حقیقت نوعی پلورالیزم معرفتی است.

---

\* عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

## کلید واژه ها:

تصوّف ، عرفان ، ادبیات عرفانی ، تأویل ، تأویل هنری ، پلورالیزم معرفتی  
قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

حافظ

## مقدمه :

اگر سخن عارف بزرگ قرن چهارم ابو طالب مکی را بپذیریم که در کتاب مشهورش قوت القلوب گفته است که تصوف با حسن بصری آغاز شده است<sup>۱</sup> با توجه به اینکه سالم‌رگ حسن بصری ۱۱۰ هجری است<sup>۲</sup> نتیجه می‌شود که بیش از سیزده قرن از وقوع و پیدایی امری در جهان اسلام می‌گذرد که به تصوف و عرفان اصطلاحاً اسلامی مشهور است امری که از این به بعد آن را به اختصار « تصوف » می‌نامیم . تصوف در طول این سیزده قرن فراز و نشیب بسیار داشته است که ما سودای بررسی آن را نداریم. بحثی که ما می‌خواهیم بکنیم و سؤالی که ما در جستجوی پاسخ آن هستیم این است که آیا تصوف و ادبیات عرفانی امری آسمانی است از جانب خداوند آمده ، نورانی ، ربّانی، و حیانی و در یک جمله حقیقی و ماندگار است یا اینکه امری بشری ، زمینی و در نتیجه نسبی ، غیرحقیقی و ناپایدار است ؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال ابتدا اقوال مختلفی را که در مورد آسمانی یا زمینی بودن تصوف گفته شده است مورد تأمل قرار می‌دهیم . از صوفیه آغاز می‌کنیم بعد علماء بزرگ اهل تسنن و سپس شیعیان و سرانجام محققان معاصر از داخلی‌ها تا خارجی‌ها . آنگاه خودمان نیز در باب این موضوع پیشنهادی خواهیم داشت که امیدواریم بدین ترتیب بحث به سامان برسد .

<sup>۱</sup> قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۲۰۵ ، ج مصر

<sup>۲</sup> تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ، حافظ جمال الدین ابی الحجاج یوسف الجزّی ( ۶۵۴ - ۷۴۲ هـ . ق ) ج ۶ ، ص ۱۲۶

، به تحقیق و تعلیق دکتر بشّار عوّاد معروف ج بیروت

صوفیه، همه دستاورد تصوف را آسمانی می دانند. ابوطالب مکی در همان کتاب قوت القلوب تصریح دارد به اینکه این علم تصوف که از حسن بصری آغاز شده است، حسن بصری آنرا از حذیفه بن یمان گرفته است<sup>۱</sup> و حذیفه این علم را جز او به کسی دیگر نداد و حذیفه بن یمان هم از پیامبر (ص) گرفته است و پیامبر (ص) این علم را به هیچیک از اصحابش جز حذیفه نداده است.<sup>۲</sup> حاصل این مطلب این می شود که تصوف به پیامبر (ص) می رسد پس تصوف امری وحیانی، آسمانی و الهی می گردد.

یکی دیگر از صوفیان بزرگ محمد بن علی حکیم ترمذی است صاحب کتاب معروف «ختم الولایه» که در قرن سوم زندگی می کرد. عطار در تذکره الاولیاء می نویسد شخصی به محمد بن حکیم ترمذی سه سال درس داد، بعد از سه سال به او گفت: «می دانی من که هستم؟» گفت: «نه». گفت: «من خضر پیامبرم»<sup>۳</sup>. پس بدین ترتیب عطار نیز مدعی است که آنچه هم که محمد بن علی حکیم ترمذی از تصوف گفته است از پیامبر خدا گرفته است یعنی آسمانی، الهی و ربّانی است.

نمونه دیگر، ابن عربی، عارف بزرگ قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری است. او کتاب مشهوری دارد به نام «فُصُوصُ الْحِكْمِ» در همان مقدمه کتاب می گوید که من این کتاب را در خواب از پیغمبر (ص) گرفتم. پیامبر اکرم (ص) آمد این کتاب را بر من عرضه کرد و فرمود: «که اینرا برای مردم تبیین کن»<sup>۴</sup>. با این ترتیب معلوم می شود که از نظر ابن عربی کتاب

<sup>۱</sup> حذیفه از اصحاب پیامبر اکرم (ص) است و در بین شیعه و سنی به عنوان فردی ثقه شناخته شده است و معروف است که پیغمبر اکرم (ص) اسامی منافقانی را که در بین صحابه بودند به حذیفه گفته بود لذا خیلی از حذیفه می ترسیدند که مبادا موجب رسوایی بعضی شود.

<sup>۲</sup> قوت القلوب، ج ۱، ص ۳۰۵، چ قاهره

<sup>۳</sup> تذکره الاولیاء، با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی از روی چاپ نیکلسون، ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸، چ ۴

<sup>۴</sup> عین عبارت عربی چنین است: (( فَأَنَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِي مَبَشَرَةِ أُرَيْثِهَا سَنَةَ ٦٧٢ بِمَخْرُوسِهِ دِمَشْقَ وَ بَيْدِهِ كِتَابَ . فَقَالَ لِي : هَذَا كِتَابُ فَصُوصِ الْحِكْمِ حُذَّهٗ وَ أَخْرَجَهُ بِهٖ اِلَى النَّاسِ يَتَّفَعُونَ بِهٖ

فصوص الحکم او وحیانی است از جانب خدا و بواسطه پیامبر (ص) به او رسیده و تصوف و عرفان او الهی و آسمانی است .

قرن هشتم شاهد بروز و ظهور یک صوفی بزرگ به نام سید حیدر آملی است . او کتابهای زیادی نوشت از جمله کتابی دارد به نام «نصُّ النصوص» . در آنجا می گوید : « بر پیغمبر (ص) یک کتاب از جانب خدا نازل شد ، نامش قرآن است ، یک کتاب هم از پیغمبر (ص) صادر شد که نامش فصوص الحکم است که در خواب به ابن عربی داد. به همین ترتیب بر ابن عربی یک کتاب از جانب خدا نازل شد که همان فصوص الحکم است و یک کتاب هم صادر شد به نام «فتوحات مکّیه» . بعد می گوید : « بر من هم کتابی نازل شد که عبارتست از تفسیری که در مورد قرآن کریم نوشته ام به نام «المحیط الاعظم» و یک کتاب هم از من صادر شده که عبارتست از شرح فصوص الحکم ابن عربی که همین نص النصوص است»<sup>۱</sup> بنا بر این سید حیدر آملی صراحتاً می گوید که آنچه من دارم همانند آنچه که ابن عربی داشت، وحیانی، آسمانی، الهی و ربّانی است.

جامی نیز در نفحات الانس می گوید که مثنوی جلال الدین محمد بلخی قرآن فارسی است .<sup>۲</sup> حال متوجه می شویم که مقصودش از اینکه مثنوی قرآن فارسی است چیست؟ یعنی نه فقط مضامینش مطابق با قرآن است بلکه جنبه ربّانی و آسمانی هم دارد . لذا تصوفی که مندرج در اوست الهی و حقیقی و ماندگار است.

البته پیش از جامی دیگرانی مثل سنائی در مورد « حدیقه الحقیقه » خود چنین ادّعائی کرده اند . سنائی در نامه ای که به مقام مذهبی مهمّی در بغداد به نام برهان الدین ابی الحسن علی بن ناصر غزنوی به شعر نوشته است و از او درخواست فتوائی در جهت حمایت از کتاب حدیقه

<sup>۱</sup> تفسیر المحیط الاعظم ، سید حیدر آملی ، ج ۱ ، ص ۲۱ و ۲۲ ، چ اول ، ۱۴۱۴ هـ . ق

<sup>۲</sup> علاوه بر این ، جامی در نفحات الانس درباره مولانا مطالب غریبی نقل می کند که با بحث ما ارتباط تامّ دارد رک به

اش کرده ، می گوید که این حدیقه من در واقع قرآن فارسی است.<sup>۱</sup> بنابر این وقتی پای اقوال صوفیه می نشینیم می بینیم که بیشتر آنها معتقد به این معنا هستند که آنچه دارند ، آسمانی ، ربّانی و من جانب الله است .

اما غیر صوفیه چه می گویند ، غیر صوفیه به چند دسته تقسیم می شوند . ابتدا اهل تسنن ؛ فقها ، متکلمان و محدثان اهل تسنن عموماً برخورد تندی با تصوف دارند مثلاً ذَهَبی در تذکره الحُفَاط می گوید: «تصوف بدعتی است که در بین اهل سنت پیدا شده است.»<sup>۲</sup> افراد بسیاری در میان فقها اهل تسنن هستند که تصوف را زمینی ، بشری و اصلاً باطل می دانند . از جمله آنها محمد بن ادریس شافعی (یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن) است . او جمله مشهوری در ردّ تصوف دارد که این جمله را ابن جوزی در تلبیس ابلیس آورده است . او می گوید : « اگر کسی در اوّل روز تصوف گزیند ، ظهر نشده احمق می شود »<sup>۳</sup> .

ابن جوزی که از منتقدان سر سخت تصوف در قرن ششم است در کتاب مشهور خود موسوم به «تلبیس ابلیس» فهرست بلند بالایی از بزرگان صوفیه داده است از کسانی که به خاطر حرفهایی که می زده اند ، توسط علما اهل تسنن تکفیر یا از شهر اخراج شده و گاهی هم

<sup>۱</sup> حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ، به تصحیح مدرّس رضوی ، ج ۲ ، ص ۷۴۵ ، چ خاور اصل بیت سنائی این است :

یک سخن زین و عالمی دانش همچو « قرآن پارسی » خوانش

سنائی در ابیاتی پس از بیت مذکور باز در اهمّیت کتاب خود چنین می گوید :

و آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن نهد ورا تعظیم

« ص ۷۴۷ بیت ۴ »

<sup>۲</sup> تذکره الحفَاط ، شمس الدّین محمّد الدّهَبی ، طبع چهارم ، حیدرآباد دکن ، همچنین برای اقوالی شبیه به آن نگاه کنید به

طبقات المفسّرين ، سیوطی ، ص ۳۱ ، طبقات الشافعیه ، شبکی ج ۳ ، ص ۶۰ - ۶۲

<sup>۳</sup> دنباله جستجو در تصوف ایران ، استاد زرّین کوب ، ص ۲۳

خونشان هدر گشته است.<sup>۱</sup> بعضی از اینها عبارتند از: ۱- ذوالنون مصری، وقتی در مصر بود توسط عبد الله بن عبد الحکم که قاضی القضاات مصر بود تکفیر شد و او خونس را هدر اعلام کرد و گفت: «ذوالنون به خاطر حرفهایی که می زند، زندیق است ۲- ابوسلیمان دارانی، او را از دمشق اخراج کردند چرا که می گفت: «من ملائکه را می بینم و با اینها حرف میزنم» لذا علمای دمشق او را تکفیر کردند ۳- احمد بن ابی الحواری، او در دمشق بود تکفیر شد و مجبور گشت فراراً به مکه آید. ۴- بخاطر این تکفیر شد که مردم شهادت دادند که او اولیاء را بر انبیاء تفضیل می داده است و می گفته ولی بالاتر از نبی است ۵- بایزید بسطامی<sup>۳</sup>، او را از بسطام اخراج کردند چون می گفت: «لی معراج کما کانَ لِلنَّبِیِّ معراج» برای من معراج است همان طوری که برای پیغمبر اکرم (ص) معراج بود ۵- سهل بن عبدالله تستری، از صوفیه بزرگ در اول قرن سوم هجری است. علما و فقها اهل سنت او را بدلیل اینکه می گفت همه فرشتگان، جنّ و شیاطین در محضر من حاضر می شوند، تکفیرش کردند و او مجبور شد فراراً به بصره بیاید و در بصره ماند تا مرد. ۶- حارث مُحاسِبی است، احمد حنبل<sup>۴</sup> خون او را هدر اعلام کرد و گفت: «هر کس هر کجا او را دید، او را بکشد» و او تا آخر عمر مخفی زندگی می کرد تا مرد. ۷- حسین بن منصور حلاج که تمامی علمای عصرش اِتِّفاق کردند بر اینکه خونس هدر است و لذا او را کشتند. حتی دو تن از همفکران او یعنی ابوبکر شبلی و دیگری ابومحمّد جریری را که هر دو از صوفیه بودند آوردند و گفتند: «شما نظرتان راجع به حرفهای حلاج چیست؟» ابو محمّد جریری گفت: «به خدا قسم هر کس

<sup>۱</sup> تلبیس ابلیس، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، ص ۱۶۱-۱۶۲، چ قاهره

<sup>۲</sup> به مکه آمد زیرا مکه حرم امن است بنا به فرمایش قرآن که فرمود: ((وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا))

«آل عمران/۹۷»، کسی که وارد آنجا می شود در امنیت است.

<sup>۳</sup> بسطامی معروف است ولی بسطامی، صحیح است.

<sup>۴</sup> یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن می باشد، فرقه حنبلی پیرو او هستند.

این، حرفها را بزند کافر است، باید او را کشت.»<sup>۱</sup> شبلی نیز گفت: «نظر بنده این است که این حرفها نباید زده شود قائل این حرفها را باید وادار کرد که دست از حرفهایش بر دارد.<sup>۲</sup> از دیگر بزرگان فقها اهل تسنن در قرن هفتم هجری، ابن تیمیه است، این مرد مشکلی که دارد تعصب کوری است که در دشمنی با تشیع دارد و الا حرفهایش نوعاً همه علمی است، چاپ شده و در دسترس است. او حلاج را بشدت رد کرد و گفت اکثر مشایخ صوفیه هم حلاج را رد کرده اند چنانکه ابو عبد الرحمن سلمی در «طبقات الصوفیه» و خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ذکر کرده اند.<sup>۳</sup> و ابن جوزی هم می گوید جنید بغدادی که شطحیات حلاج و بایزید بسطامی را توجیه کرده، کار غلطی کرده است، اینها یک مشت خرافه بیش نیست.<sup>۴</sup> البته در بین اهل تسنن افراد نادری مانند ابو المظفر اسفراینی هم هستند که در کتاب «التبصیر فی الدین» خود می گوید: «یکی از افتخارات ما سنی ها بر روافض (شیعیان) این است که در بین ماتصوف و صوفیه پیدا شد ولی در بین اینها نیست.»<sup>۵</sup>

اما شیعه، ما در منابع حدیثی خودمان، روایات زیادی داریم که با محورهای اصلی تصوف مغایرت دارد. روایت خیلی مشهوری است که در زمان پیغمبر اکرم (ص) عده ای پیدا شدند که شبیه این زهد و ریاضتهایی که صوفیه بعداً در پیش گرفتند، انجام می دادند. یعنی اینکه ترک حیوانی کردند، عزلت نشینی کردند، ازدواج و نکاح را بر خود حرام کردند، اگر زن و بچه داشتند رها کردند رفتند در مغاره ها و کوهها زندگی کردند، هر روز، روزه داشتند، هر شب تا به صبح عبادت داشتند. خبر به پیغمبر (ص) رسید، روایتش را هم شیعه و هم سنی نقل کرده پیغمبر اکرم (ص) فرمود تا مردم جمع شوند بعد خطبه خواندند و در آن خطبه شان

<sup>۱</sup> جستجو در تصوف ایران، استاد زرین کوب، ص ۱۴۶

<sup>۲</sup> همان منبع

<sup>۳</sup> مختصر الفتاوی المصریه، ابن تیمیه، ص ۵۷۱، ج قاهره

<sup>۴</sup> دنباله جستجو در تصوف ایران، استاد زرین کوب، ص ۲۲

<sup>۵</sup> التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه من الهالکین، ص ۱۷۳، چ محمد زاهد کوثری، بغداد - مصر ۱۹۵۵

فرمودند: «ای مردم، من که پیامبر شما هستم، هر روز روزه نمی گیرم یک روز روزه می گیرم و یک روز افطار می کنم. من بر بستر می خوابم. (اینجوری نیست که روی خاک بخوابم) و من ازدواج می کنم و فرمودند: «همه اینها سنت من است، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنتِي فَلَيْسَ مِنِّي، کسی که از سنت من رغبت کند از من نیست.<sup>۱</sup> باز در روایات ما وارد شده که امام سجّاد (ع) با حسن بصری ملاقات عبرت آموزی داشته اند که روایتش در احتجاج طبرسی است.<sup>۲</sup> حسن بصری در ایام حج در منا مشغول موعظه مردم بود. امام سجّاد (ع) بر او گذر کردند وقتی او را دیدند فرمودند: «لحظه ای دست نگه دار تا از تو درباره حالی که اکنون داری بپرسم»، بعد فرمودند: «آیا راضی هستی در چنین حالی مرگ ترا دریابد؟»، حسن بصری گفت: «نه»، حضرت فرمودند: «آیا نفس خویش را موعظه می کنی تا از این حال بیرون آید و به حالی دیگر درآید که آنرا به هنگام مرگ می پسندی؟»، حسن بصری مدت طولانی سر بزیر انداخت و سکوت کرد سپس گفت: «من این موعظه ها را می گویم در حالی که خالی از هر حقیقتی است.»، حضرت فرمودند: «آیا پس از آمدن محمد (ص) به (آمدن) پیامبر دیگری امید داری؟» گفت: «نه»، حضرت فرمودند: «آیا بجز این دنیا که در آن هستی به دنیای دیگری که در آن امکان و فرصت عمل کردن را داشته باشی، امید داری؟» گفت: «نه»، حضرت فرمودند: آیا دیده ای کسی را که جوی عقل داشته باشد، برای

<sup>۱</sup> تلخیص مقباس الهدایه (علّامه مامقانی)، تلخیص و تحقیق استاد علی اکبر غفّاری، ص ۲۴۸ به نقل از صحیح بخاری و صحیح نسائی: حَمَادُ بْنُ سَلْمَةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ «أَلْ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ بَعْضُهُمْ: لَا أَنْزَوْجُ النِّسَاءِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: لَا أَكُلُ اللَّحْمَ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: لَا أَنَامُ عَلَى فِرَاشٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: أَصُومُ فَلَا أَفْطِرُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا، لَكِنِّي أَصَلِّي وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أَفْطِرُ وَ أَنْزَوْجُ النِّسَاءِ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنتِي فَلَيْسَ مِنِّي»

<sup>۲</sup> احتجاج طبرسی، با تعلیقات سیّد محمد باقر الموسوی الخراسانی، جزء ثانی ص ۳۱۳ و ۳۱۴. درباره نظر امام محمد باقر (ع) در مورد حسن بصری نیز بنگرید به مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳



خود بدین راضی شده باشد که تو راضی شده ای؟<sup>۱</sup> و تو با این وجود مردم را - غیر خود را - موعظه می کنی؟»، حضرت اینها را گفتند و رفتند. حسن بصری پرسید: «این جوان که بود؟»، گفتند: «علی بن الحسین». حسن بصری گفت: «ایشانند اهل بیت علم». و از آن پس دیگر دیده نشد که حسن بصری وعظ کند.

بنا بر این کسی که ابوطالب مکی می گوید این علم از او آغاز شده است و او از حذیفه بن یمان گرفته است و او هم از پیغمبر اکرم (ص) گرفته است در اثر برخورد با امام سجّاد (ع) می فهمد که خیلی چیزهاست که او بلد نیست و باید در خانه امام سجّاد (ع) یاد بگیرد، برخورد دیگری وجود دارد میان امام باقر (ع) با علی بن محمد مُنکدر که از بزرگان صوفیه در اوائل قرن دوم هجری است. این برخورد در ارشاد شیخ مفید نقل شده است.<sup>۲</sup>

برخورد دیگری امام صادق (ع) دارند با سفیان ثوری از بزرگان صوفیه در نیمه اول قرن دوم هجری که در کتاب «تُحْفُ الْعُقُول» ابن شعبه حرّانی مذکور است.<sup>۳</sup> البتّه در فروع کافی هم نقل شده است.<sup>۴</sup> سفیان ثوری با جمعی از صوفیه آمدند خدمت امام صادق (ع) و گفت و گویی با حضرت کردند که مفصّل است و بعضی از فرازهای آن این است که گفتند: «شما چرا از کارهای ما انتقاد میکنید؟ چرا میگوئید ما نباید پشمینه بپوشیم؟ چرا میگویید ما نباید این ریاضتها را طی کنیم؟ و چرا خود لباس نرم و لطیف میپوشید؟ مگر اصحاب پیغمبر اکرم (ص) مثل ما نبودند؟ مگر آنها مُرَقَّع (لباس وصله دار) نمی پوشیدند؟»، امام صادق (ع)

<sup>۱</sup> یعنی در حالی باشد که مرگ را در چنان حالی برای خود نمی پسندد و در عین حال خود را موعظه نمی کند که از این حال ناپسند بیرون آید در حالیکه انیدی هم ندارد که پس از محمد (ص) پیامبر دیگری آید و بجز این دنیا فرصت دیگری برای عمل کردن داشته باشد.

<sup>۲</sup> ترجمه ارشاد شیخ مفید، سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

<sup>۳</sup> تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، به تصحیح و تحقیق استاد علی

اکبر غفّاری، ص ۳۴۸-۳۵۲

<sup>۴</sup> فروع کافی، به تصحیح استاد علی اکبر غفّاری، ج ۵، ص ۶۵-۷۰، ج دارالکتب الاسلامیه

فرمودند: «آن زمان همه فقیر بودند اگر پیامبر (ص) یا امیر المؤمنین (ع) لباس مرقع می پوشیدند به این دلیل بود که همه فقیر بودند و آنها در واقع مثل همه لباس می پوشیدند، آن موقع نان برای هیچکس نبود مختصری هم که بود می بایست بین همه مسلمانها تقسیم می شد. با وضع حالا فرق می کرد حالا که اینگونه نیست. تازه در همان زمان هم اینگونه نبود که یک مسلمان هرچه دارد در راه خدا بدهد. سلمان فارسی اول مخارج یک سالش را کنار می گذاشت بعد باقی را انفاق می کرد. ابوذر چند شتر و گوسفند داشت که از شیر و گوشت آنها استفاده می کرد. لذا پولی اگر داشت و به دیگران می داد خیالش راحت بود که خودش و زن و بچه اش گرسنه نمی مانند». <sup>۱</sup> نهایتاً حاصل بحث این شد که سفیان ثوری و آن چند نفری که همراهش بودند ناکام و خجلت زده برگشتند و رفتند. امام صادق (ع) در مورد ابوهاشم کوفی که یکی از صوفیان بزرگ قرن دوم هجری است، می فرماید: «آنکه کان فاسد العقیده جدّاً و هو الذی ابتدع مذهباً یقال له التّصوّف - این ابوهاشم کوفی از نظر عقیده جدّاً فاسق است و او مذهبی را از سر بدعت درست کرده که به او تصوف گفته می شود - وَ جَعَلَهُ مَقَرَّ الْعَقِيدَةِ الْخَبِيثَةِ - و این مذهب را مقَرَّ عقیده خبیث خود قرار داده است.» <sup>۲</sup>

برخورد دیگری دارند امام صادق (ع) با عَبَاد بن کثیر البصری الصوفی که طی آن می فرماید: «ویحک یا عباد عَرَّک عَفُّ بَطْنِک و فرجک ان الله عزّ و جلّ یقول فی کتابه: «یا ایها الذّین امنوا اتّقوا الله و قولوا قولاً سدیداً یصلح لکم اعمالکم» (احزاب ۷۰-۷۱)، اعلم انّه لایتقبّل الله منک شیئا حتی تقول قولاً عدلاً» <sup>۳</sup>. یعنی، وای بر تو ای عباد! فریفت ترا و مغرورت کرد عفت بطن و فرج (کنایه از اینکه گمان کردی با حفظ کردن شکم و دامن از حرام، دیگر نجات یافته ای و اسلام به همین خلاصه میشود) همانا خداوند عزّ و جل در کتاب خود قرآن می فرماید: ای

<sup>۱</sup> قابل ذکر است که ترجمه کامل این احتجاج دقیق و ظریف امام صادق (ع) با صوفیه را مرحوم استاد شهید مرتضی

مطهری (ره) در کتاب ((داستان راستان)) ج ۱، ص ۳۶-۵۷ آورده اند

<sup>۲</sup> سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۵۷، چاپ سنگی

<sup>۳</sup> روضه کافی، به تصحیح استاد علی اکبر غفّاری، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۱

کسانیکه ایمان آورده اید از خداوند تقوی پیشه کنید و سخن بگویید سخنی محکم و حق تا خداوند شما را اصلاح نماید. پس بدان ای عباد! تا سخن به عدل نگویی، خداوند از تو چیزی را نخواهد پذیرفت.

از امام رضا (ع) نیز درباره صوفیه سؤال شد. حضرت فرمودند: «لایقول احد بالتصوف الا لخدعه او ضلاله او حماقه و اما من سمی نفسه صوفیاً لتقیه فلا اثم علیه و علامته ان یکنفی بالتسمیه فلا یقول بشی من عقائدہم الباطله»<sup>۱</sup> یعنی، کسی قائل به تصوف نمی شود مگر آنکه یا قصدش فریب دیگران است یا گمراه است و یا احمق و اگر کسی از روی تقیه خود را صوفی بنامد تا از شر آنها دور بماند بر او گناهی نیست به شرط آنکه قائل به عقائد باطل ایشان نشود.

توقیعی از امام زمان (ع) در ردّ و تکفیر حلاج صادر شده است که صدور این توقیع را شیخ طوسی در کتاب «غیبت» گزارش کرده است.<sup>۲</sup> به تبعیت از ائمه (علیهم السّلام)، علماء، فقهاء و محدثان ما هم در مورد تصوف همان حرفی را زده اند که امامشان فرموده است. مثلاً شیخ مفید که شیخ صدوق را درک کرده و استاد سید مرتضی است کتابی دارد بر ردّ حلاج. گذشته از متکلمان ما، مرحوم ملاصدرا هم کتابی دارد تحت عنوان «کسر اصنام الجاهلیه»<sup>۳</sup> که در آن بشدت صوفیه را مورد انتقاد قرار داده است. دلیلش هم این است که می گوید اینها «ترکوا تعلّم العلم و العرفان»، یادگیری علم و عرفان را رها کرده اند. «و رفضوا العلم بمقتضی الحدیث و القرآن»، و عمل به مقتضای حدیث و قرآن را رها کرده اند. «و عطّلوا ما

<sup>۱</sup> سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸

<sup>۲</sup> غیبه شیخ طوسی، ۲۴۷-۲۴۸، صدور این توقیع موجب گشت که علی بن حسین بن موسی بابویه -پدر شیخ صدوق- حلاج را تکذیب و طرد نماید به طوری که او ناچار شد قم را ترک کند. برای آشنایی بیشتر با موارد خواری و رسوایی حلاج مراجعه فرمائید به همان منبع سابق ص ۲۴۶-۲۴۷ و کتاب خاندان نویختی ص ۱۱۵-۱۱۶

<sup>۳</sup> متأسفانه این کتاب - الرّد علی الحلاج - فعلاً مفقود است ولی ابن حمزه شاگرد شیخ طوسی در کتاب «الهادی الی النجاه من جمیع المهلکات» نام آنرا برده است.

اعطاهم الله تعالى من المشاعر و المدارك عن اعمالها في سبيل الهدايه و الرشاد « ، و تعطيل کردند هر چیزی که خداوند به اینها داد از جهت شعور و قوه ادراک که عمل به آنها برای رسیدن به هدایت و رشاد لازم است ، « حَرَمُوا ما رزقهم الله لِصَرفها في غير ما خَلَقَ لِأَجَلِه » ، حرام کردند آن چیزی را که خداوند بر ایشان حلال کرده بود برای آنکه آنها صرف کردند در غیر چیزی که برای آن خلق شده است . با این همه ادعای علم و معرفت ، مشاهده حق و وصول به قُرب الهی را دارند و می گویند ما جمالِ اَحَدی را می بینیم و لذاتِ سَرمَدی را می چشیم ؛ دروغ می گویند.<sup>۱</sup>

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۰۶ تا ۱۰۹۰ هـ.ق) ، (داماد ملاحظه) که از علمای بزرگ شیعه است رساله ای دارد به نام « الانصاف » در آن رساله می گوید : « نه متکلمان ، نه فلاسفه و نه صوفیه هیچکدام به حقیقت نرسیده اند ، حقیقت را کسی دریافت که از آبشخور قرآن و عترت بهره مند شد .<sup>۲</sup>

بزرگان از علماء شیعه مثل مرحوم ملا محمد طاهر قمی در « تُحفه الأخیار » مرحوم علامه مجلسی در « عین الحیوه » و بسیاری دیگر این مباحث را گفته اند .<sup>۳</sup>  
پس از دید شیعه ، تصوف امری زمینی و بشری است .

اما جالب توجه است که بسیاری از بزرگان صوفیه هم خود را نقد کرده اند و خیلی از حرفهایی را که صوفیه دیگر گفته اند کنار زده اند و گفته اند که اینها آسمانی نیست بشری است و غلط هم هست . از جمله آنها ابونصر سراج است که کتاب معروفی بنام « اللُّمَع »<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> کسر اصنام الجاهلیه ، ص ۳

<sup>۲</sup> جستجو در تصوف ایران ، ج ۲ ، ص ۲۵۶

<sup>۳</sup> در کتاب « التفتیش در رد مسلک صوفی و درویش » نوشته سید ابوالفضل علامه برقی ، فهرست جالبی از کتب و رسالاتی که علمای شیعه در بطلان طریقه صوفیه نوشته اند ، آورده شده است . نیز رک به جستجو در تصوف ، ج ۲ ، بخش نقد صوفی و نیز بخش نقد صوفیه در فهرست راهنمای همین کتاب .

<sup>۴</sup> لُمَع ، جمع لُمعه به معنای پاره درخشان است .

دارد و در آنجا می گوید ، در بین صوفیه بسیاری هستند که دچار غلطهای اصولی شده اند . مقصود از غلط اصولی یعنی اینکه گمراه شده اند و دیگر هدایت نمی شوند .<sup>۱</sup> و آنگاه این غلطهای اصولی را به تفصیل ذکر می کند .<sup>۲</sup> مثلاً می گوید : « از جمله کسانی که دچار غلط اصولی شده اند آنهایی هستند که گفته اند ۱- اولیاء برترند از انبیاء<sup>۳</sup> ۲- آنها که گفته اند ما دیگر به حقیقت رسیده ایم و دیگر به شریعت نیازی نداریم ۳- آنهایی که گفته اند به هنگام فنا، حق در وجودشان حلول می کند<sup>۴</sup> اینها باطل است . اینها صوفی نیستند ، ما اینها را طرد می کنیم .»

و اما محققان معاصر ، بخشی از آنها بر این قولند که آنچه در تصوف اسلامی وجود دارد عمدتاً از غیر اسلام گرفته شده است ، از حرفهایی که ایرانیان باستان داشته اند<sup>۵</sup> یا در میان هندوها بوده<sup>۶</sup> یا در میان یونانیها<sup>۷</sup> یا اهل کتاب<sup>۸</sup> و حتی چینیان<sup>۹</sup> بوده است . و ربطی به جنبه

<sup>۱</sup> اللُّمَع ، ص ۴۱۱ ، چاپ لیدن ، ۱۹۱۴ م

<sup>۲</sup> منبع سابق ، ص ۴۲۰-۴۳۵ مجموعاً سیزده غلط اصولی را ذکر می کند .

<sup>۳</sup> همان ، ص ۴۲۳

<sup>۴</sup> همان ، ص ۴۲۳

<sup>۵</sup> برای نمونه رک به سرچشمه تصوف ، سعید نفیسی ؛ جستجو در تصوف ، زرین کوب ؛ مقدمه نفعات الانس از توحیدی پور ؛ تاریخ تصوف غنی ص ۱۵۱ به بعد ؛ تصوف اسلامی نیکلسون ، ص ۲۲۵-۲۲۶ و ۲۳۱

<sup>۶</sup> برای نمونه رک به زهد و تصوف در اسلام گلدزیهر ، ادیان و مکتبهای فلسفی هند ؛ ارزش میراث صوفیه زرین کوب ؛ عرفان نظری از دکتر سید یحیی یثربی ص ۸۳ به بعد ؛ مبانی عرفان و تصوف دکتر محمدحسین بیات ص ۲۲-۳۶ ؛ تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف عمید زنجانی ص ۲۵-۳۹

<sup>۷</sup> برای نمونه رک به تصوف اسلامی نیکلسون ؛ فلوطین از کارل باسپرس ؛ عرفان نظری از دکتر سید یحیی یثربی ص ۹۶-۱۰۲ ؛ تاریخ فلسفه کاپلستون ؛ تاریخ التصوف الاسلامی از عبدالرحمن بدوی ص ۴۰-۴۴

<sup>۸</sup> برای نمونه رک به ، در قلمرو وجدان استاد زرین کوب ؛ تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف از استاد عمید زنجانی ص ۶۵-۸۰ و ص ۲۵۹-۲۵۸ ؛ مبانی عرفان و تصوف دکتر محمدحسین بیات ص ۴۱ به بعد ؛ ارزش میراث صوفیه زرین کوب

؛ تاریخ التصوف الاسلامی از عبدالرحمن بدوی ص ۳۲-۳۵

آسمانی قضیه ندارد. منتهی برخی از آنها مثل مستشرقان معروفی چون ماسینیون و نیکلسون و از داخلی‌ها مثل مرحوم استاد زرین کوب و آقای دکتر شفیع کدکنی معتقدند که درست است که حرفهای زیادی از غیر اسلام وارد تصوف اسلامی شده است منتها تصوف اسلامی اصالتاً بر مبنای قرآن و حدیث است.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب می‌بینیم که سیزده قرن از پیدایی مکتب و اندیشه ای می‌گذرد که در ارتباط با آسمانی یا زمینی بودن آن اختلاف نظری بس شدید وجود دارد. در این میان تکلیف ما چیست؟ و برای رفع این مشکل چه راه حلی را باید انتخاب کنیم؟ یکی از راه‌ها این است که تصوف لابد از خود تعریفی دارد، بیاییم این تعاریف را بررسی کنیم ببینیم حاصل چه می‌شود. تعاریفی را که صوفیه از خود کرده‌اند نیکلسون جمع‌آوری کرده است که البته این، همه تعاریف تصوف نیست چرا که مثلاً تعاریفی را که حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء آورده، ندیده است. وقتی این تعاریف را مورد بحث قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که اینها بیشتر یا جنبه ادبی و بلاغی دارد و یا ناظر به عمل است و جنبه مفهومی و معرفتی ندارد یا خیلی کم دارد. مثلاً از قول جنید بلخی نقل شده که تصوف عبارتست از اینکه «العبد مع الله بلا علاقة»، بنده با حق باشد در حالتی که هیچ نوع علاقه و پیوندی با هیچکس غیر از حق نداشته باشد. یا مثلاً شبلی گفته است که «التَّصَوُّفُ الْبَرَقَةُ الْمَحْرَقَةُ»، تصوف برقی سوزاننده است و تعاریفی از این دست<sup>۳</sup> که جنبه مفهومی و معرفتی ندارد و چیز زیادی از این حیث دستگیرمان نمی‌شود.

<sup>۱</sup> تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف، استاد عمید زنجانی، ص ۳۹-۴۴؛ در قلمرو وجدان، استاد زرین کوب، ص ۸۹-۱۰۷

<sup>۲</sup> در قلمرو وجدان ص ۳۳۴ و ارزش میراث صوفیه ص ۱۳ و تاریخ التصوف الاسلامی من البدایه حتی النهایه القرن الثانی، عبدالرحمن بدوی ص ۴۴-۵۳ و تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل نوبا، ترجمه اسماعیل سعادت ص ۱۰ از مقدمه و زبور

پارسی، دکتر شفیع کدکنی ص ۲۷

<sup>۳</sup> برای آشنایی با این تعاریف مراجعه شود به کتاب پیدایش و سیر تصوف، نیکلسون، ترجمه محمد باقر معین ص ۷۵-۸۷

محققان تصوف مثل لوئی ماسینیون و عبد الرحمن بدوی هم به این نتیجه رسیده اند.<sup>۱</sup> بنا بر این ما با مقوله ای روبرو هستیم که اهل آن مقوله هم تعریف جامع و مانعی به ما نمی دهند، اختلاف هم هست که بالاخره این مقوله آسمانی است یا زمینی؟ لاهوتی است یا ناسوتی؟ در اینجا مناسب می دانم برای رهایی از این ماجرا، تعریفی را که از استاد شفيعی کدکنی فرموده اند، عرضه بدارم، به نظر بنده این تعریف، تعریفی جامع و مانع از تصوف است و تکلیف ما را هم روشن می کند که بالاخره این مقوله، آسمانی است یا زمینی یا اصلاً چیز دیگری است.<sup>۲</sup> آقای دکتر شفيعی کدکنی می فرماید: «تصوف حاصل برخورد هنری با مذهب است.»<sup>۳</sup> برخورد هنری با مذهب یعنی چه؟، در ابتدا هنر را باید تعریف کرد. هنر فرآیندی است با این شرح: هرگاه انسانی ماده اولیه ای را بردارد و در کارگاه خیال و عاطفه و اندیشه خویش تغییر شکل بدهد و آنرا به چیز دیگری تبدیل کند که اولاً دیگر آن چیز اولی نباشد و ثانیاً این چیز دوم را مردم دوست داشته باشند و برایشان جذاب باشد و ثالثاً هر کسی هم نتواند این تبدیل را با شرایطی که گفتیم، انجام دهد، این اسمش می شود هنر. مثلاً مجسمه سازی یک هنر است. ماده اولیه اش چیست؟ سنگ و چوب و گچ و گاهی هم یخ. مجسمه ساز می آید بر اساس خیال و عاطفه و اندیشه خویش در این ماده اولیه تصرف می کند و مثلاً مجسمه یک انسان یا حیوان را درست می کند که اکنون دیگر آن تخته سنگ اولی نیست یک مجسمه است. ثانیاً مردم از دیدنش لذت می برند و ثالثاً هر کسی هم می تواند چنین کاری را انجام دهد. باید میکال آنژ یا لئوناردو داوینچی باشد تا بتواند این کار را انجام دهد. به میکال آنژ می گفتند: «تو چگونه مجسمه می سازی؟» می گفت: «من به

<sup>۱</sup> تاریخ التصوف الاسلامی، عبدالرحمن بدوی، ص ۱۸ و «بحث فی نشأه المصطلح الفنی للتصوف الاسلامی» لوئی ماسینیون، ص ۱۵۶

<sup>۲</sup> پل نوبیا استاد فقید دانشگاه سوربن فرانسه و شاگرد لوئی ماسینیون در کتاب «تفسیر قرآنی و زبان عرفانی»، ترجمه انتشارات آستان قدس رضوی به طریق علمی، درستی تعریف مذکور را با ثبات رسانیده است.

<sup>۳</sup> زیور پاریسی، دکتر شفيعی کدکنی، ص ۲۷



جای اینکه ابتدا سنگ را ببینم، درون سنگ، مجسمه را می بینم و فقط سعی می کنم این مجسمه را از داخل آن سنگ آزاد کنم.

ادبیات هم یک هنر است ماده اولیه آن زبان فارسی است. این زبان فارسی در کارگاه خیال و عاطفه و اندیشه ادیب اعم از شاعر تغییر شکل می یابد و در نتیجه اثری ادبی به نظم یا به نثر بوجود می آید. این هنر است چون ادبیات دیگر همان زبان خشک و خالی اولیه نیست مثلاً سخنان سعدی، حافظ و دیگر ادبای ما همان زبان روزمره فارسی نیست که ما حرف می زنیم. ثانیاً جذاب است همه خوششان می آید وقتی سعدی می گوید: «مَنْتَ خدای را عزّ و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت» حتی اگر معنایش را ندانیم مسحور موسیقی اش می شویم. بعد هم هر کسی نمی تواند این کار را انجام دهد و الا ما به تعداد فارسی زبانها می بایست سعدی و حافظ و مولوی می داشتیم، این هنر است. حال اگر ماده اولیه تان مذهب و گزاره های مذهبی باشد یعنی آیات قرآن کریم و احادیث و با اینها برخورد هنری کنید یعنی در کارگاه خیال و عاطفه و اندیشه خود معنا و مفهومی تازه بدین سخنان دهید که در اصل عبارت نبوده باشد، به نحوی که این معانی تازه برای مردم خیلی جذاب باشد و هر کسی هم نتواند این کار را بکند این اسمش می شود تصوّف، تصوّف حاصل برخورد هنری است با مذهب.

در اینجا ذکر نکته ای ضرورت دارد و آن اینکه برخورد هنری باتبیین هنری فرق دارد. در برخورد هنری ماده اولیه عوض می شود اگر X بود به Y بدل می گردد. با آن شرایط و خصوصیات که گفتیم اما در تبیین هنری ماده اولیه اگر X است همان X باقی می ماند منتها فقط جذاب تر و خواستنی تر می شود. در تصوّف و ادبیات صوفیانه، هم برخورد هنری داریم هم تبیین هنری. خیلی از حرفهای اهل تصوّف مثل آنچه مولوی در مثنوی آورده است، تبیین هنری است یعنی همان معنای قرآن و حدیث است که به زبان فارسی در قالب شعری، خیلی جذاب بیان شده است و در آن هیچ دخل و تصرفی نشده است. اینها حرفهای خیلی



خوبی است و آسمانی هم هست<sup>۱</sup>. اما حرفهایی هم داریم که با آنها برخورد هنری شده است یعنی آن آیه قرآن یا حدیث از معنای اصلی اش، دگرگون شده معنای دیگری به آن داده شده است بعد آن معنای دوم به عنوان قرآن و حدیث و دین و مذهب و به عبارت دیگر «تصوف» به ما داده شده است. این همان مواردی است که اختلاف داریم و نمی پسندیم چرا که دیگر زمینی شده و آسمانی نیست. چون خیال و عاطفه و اندیشه مال بشر است و بشر زمینی است. خیال و عاطفه و اندیشه مال خدا نیست مال ماست. لذا آنجائی که شما با خیال و عاطفه و اندیشه خویش دخل و تصرف کردید دیگر بشری، زمینی، غیر حقیقی و ناپایدار شده است. اینک سؤال مهمی جای طرح دارد و آن اینکه در جایی که صوفیه با مذهب برخورد هنری کرده اند آیا از نظر دین اجازه داشته اند و می توانسته اند این کار را انجام دهند یا خیر؟ از نظر وقوع خارجی ممکن است، چنانکه شده است اما از نظر دین آیا جائز بوده که دین را به عنوان یک ماده اولیه نگاه کنند بعد بر اساس خیال و عاطفه و اندیشه خود در آن تصرف کنند و تغییر بدهند؟ قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»<sup>۲</sup>، یعنی، اگر بر فرض محال، پیامبر (ص) از خود حرفی را به ما ببندد ما با قدرت او را می گیریم و رگ حیاتش را قطع می کنیم. وقتی با پیامبر (ص) چنین برخوردی می شود روشن است که با غیر پیامبر (ص) به طریق اولی برخورد خواهد شد. لذا پیامبر (ص) هر چه می گوید از خداست، «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى»<sup>۳</sup> و تنها کسی است که می تواند دین را تفسیر کند.

<sup>۱</sup> مانند: بهر این فرمود پیغمبر که من

ما و اصحابیم چون کشتی نوح

همچو کشتی ام به طوفان زمن

هر که دست اندر زند یابد فتوح

که اشاره دارد به حدیث مشهوری که پیامبر اکرم (ص) فرمود: (( مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجى و من

تخلف عنها غرق )) (احادیث متنوی، ص ۱۱۱)

<sup>۲</sup> سوره الحاقه / ۴۴

<sup>۳</sup> سوره التّجم / ۳-۴

برخورد هنری با مذهب ، تعبیر دیگرش ، تفسیر دین به رأی شخصی است . تنها کسی که می تواند دین را تفسیر کند نه به رأی شخصی بلکه بر مبنای وحی ، پیغمبر اکرم (ص) می باشد . چنانکه قرآن فرمود : « و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم »<sup>۱</sup> ، ای پیامبر ما این قرآن را بر تو فرستادیم تا تو آنرا برای مردم تفسیر و تبیین کنی . چون به تو وحی می رسد و به دیگری نمی رسد لذا تو می توانی بر اساس وحی که آنها سخن ماست دین را تفسیر کنی و اما کسی که به او وحی نمی رسد ، نمی تواند تفسیر کند ، اگر تفسیر کند ، تفسیر به رأی کرده است و پیامبر اکرم (ص) فرمودند : « مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ »<sup>۲</sup> ، یعنی هر کس قرآن را ( دین را ) به رای خود تفسیر کند خداوند جایگاهش را از آتش پر می کند .

شخصی آمد پیش امام صادق (ع) عرض کرد : « نظر دین راجع به این مطلب چیست؟ » ، حضرت پاسخ فرمود ، بعد عرض کرد : «نظر شخصی شما چیست ؟ » ، حضرت فرمودند : « ما از خودمان نظر شخصی در دین نداریم [ ما نمی توانیم با دین برخورد هنری کنیم ما

<sup>۱</sup> سوره النحل / ۴۴

<sup>۲</sup> در این زمینه روایات معتبر زیادی در منابع حدیثی ما وارد شده است . مثلاً

پیامبر اکرم (ص) از قول خداوند نقل کردند که خداوند تبارک و تعالی فرمود : (( ما آمن بی من فسَّر برأیه کلامی )) یعنی به من ایمان نیاورده است کسی که کلام مرا (قرآن) برای خویش تفسیر کند . (توحید صدوق ، تصحیح استاد علی اکبر غفاری ، ص ۶۸ ، ح ۲۳) و باز پیامبر اکرم (ص) فرمودند : (( مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِعَمْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ )) یعنی هر کس درباره قرآن به رأی شخصی خود بگوید جایگاهش را خداوند در دوزخ قرار می دهد . (منبع سابق ، ص ۹۱) ، امیرالمؤمنین (ع) نیز در طی حدیث بلندی مردم را از تفسیر برای کردن قرآن پرهیز دادند و فرمودند : (( إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تُفَقِّهَهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ (أَيَّ الْأَيْمَةِ (ع) ) یعنی ، بترس از اینکه قرآن را به رأی شخصی خویش تفسیر کنی ( پس تفسیر مکن ) مگر آن هنگام که تفسیر قرآن را از علماء دین امت ( یعنی ائمه (ع) ) بخوبی یاد گرفته باشی . ( همان منبع ، ص ۲۴۶) نیز بنگرید به اصول کافی ، « باب النهی عن القول بغير علم » و مرآة العقول علامه مجلسی ، ج ۱ ، ص

نمی توانیم دین را تفسیر به رای کنیم من آنچه می گویم از رسول خداست.<sup>۱</sup> وقتی ائمه ما اینطور باشند تکلیف ما هم روشن می شود.]

### نتیجه

حاصل مطلب این شد که وقتی ما سوال می کنیم که تصوف و ادبیات آن آسمانی است یا زمینی، لاهوتی است یا ناسوتی، غوغایی در تاریخ بپاست. بعضی می گویند زمینی است بعضی هم می گویند آسمانی. سراغ تعاریف تصوف می رویم، چیزی که پاسخ ما را بدهد، پیدانمی کنیم. در این میان تعریفی داریم که می گوید، تصوف حاصل برخورد هنری، با مذهب است. وقتی این تعریف را مورد مذاقه قرار می دهیم، متون صوفیه به عربی و فارسی را نگاه می کنیم می بینیم بله برخورد هنری بامذهب شده است که تعبیر دیگر آن تفسیر به رأی کردن مذهب است. البته تفسیر به رأی ممکن است ولی جایز نیست، حرام است. چنانکه خداوند در قرآن کریم فرمود<sup>۲</sup>، پیامبر و ائمه (علیهم السّلام) هم فرمودند: «تفسیر به رأی حرام است»<sup>۳</sup> البته آن بخشی از مذهب که در تصوف تبیین هنری شده است، بسیار عالی است.

در پایان چند جمله ای هم از مرحوم حضرت امام خمینی (ره) در ارتباط با موضوع مورد بحث استفاده می کنیم. معروف است که مرحوم امام (ره) عارف بوده اند و شعرهای بسیار عارفانه ای هم دارند. کتابی چاپ شده بنام «باده عشق» این کتاب بخشی از اشعار عارفانه

<sup>۱</sup> اصول کافی، تصحیح استاد علی اکبر غفّاری، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲۱؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ وافی، ملا محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۵۹؛ در کتاب بصائر الدرجات ص ۳۰۱، امام صادق (ع) اضافه می فرمایند که: «ما از آنها نیستیم که درباره چیزی خودسرانه اظهار نظر و رأی کنیم»، برای آشنائی بیشتر با روایات مربوط بدین بحث نگاه کنید به کتاب «دو مکتب در اسلام» (ترجمه معالم المدرستین)، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۲، ص ۴۷۵

په بعد

<sup>۲</sup> سوره الحاقه / ۴۴

<sup>۳</sup> رک به پانوشت ۶۱ و ۶۲

مرحوم حضرت امام (ره) را دارد. کتاب در واقع نامه ای است از مرحوم امام (ره) به عروشان فاطمه خانم (همسر مرحوم سید احمد) که امام در ابتدا مباحثی را مطرح می کند بعد شعرهایی را که سروده اند، بیان می کنند.

در اینجا بخشی از نکاتی را که مرحوم امام (ره) در ارتباط با بحث ما به عروشان فرموده اند، می آوریم. ایشان با این بیت سخنشان را آغاز کرده اند:

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد      جز حرف دلخراش پس از آنهمه خروش

بعد راجع به جوانی خودشان صحبت کرده، نوشته اند: «چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفتم و بجای رفع حُجُب (پرده ها) به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان چیزی نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را که به فطره الله مفظور است از مقصد باز داشته است و در حجاب اکبر فروبرده. اسفار اربعه (اسفار اربعه ملاًصدرا) با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات، فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم، حکمتی دست داد.<sup>۱</sup> چه رسد به غیر آنها که خود داستانی غم انگیز دارد. به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسنده مکن و در جستجوی او جَلّ و عَلا باش»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مقصود فتوحات مکیه و فُصوص الحکم ابن عربی است

<sup>۲</sup> باده عشق (اشعار عارفانه حضرت امام خمینی - قدس سره - و نامه ای عرفانی از آن عزیز به خانم طباطبائی) ص ۱۱-

کتابشناسی :

- ۱- احتجاج ؛ طبرسی ، تعلیقات موسوی خراسانی ، تهران ، ۱۴۰۱ ق / ۱۳۶۰ ش
- ۲- ارشاد؛ شیخ مفید (م : ۴۱۳ ق)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی ، تهران : اسلامیّه ، بی تا
- ۳- باده عشق ( اشعار عارفانه حضرت امام خمینی قدس سره و ) ؛ تهران : سروش ، ۱۳۶۸
- ۴- پیدایش و سیر تصوّف ، نیکلسون ، ترجمه محمّد باقر معین
- ۵- تاریخ التصوّف الاسلامی من البدایه حتّی نهاییه القرن الثانی ؛ عبدالرحمن بدوی ، کویت : وکاله المطبوعات ، چاپ دوم ، ۱۹۷۸ م
- ۶- التبصیر فی الدّین و تمییز الفرقه النّاجیه من الهالکین ؛ ابوالمظفر الاسفزاری ، مصر ، ۱۹۵۵ م
- ۷- تحف العقول عن آل الرّسول ؛ ابن شعبه حرّانی ، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری ، قم : جماعه المدرّسین ، چاپ دوم ، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۳ ش
- ۸- تذکره الاولیاء ؛ عطار نیشابوری ، با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی از روی چاپ نیکلسون
- ۹- تذکره الحفّاظ؛ شمس الدّین محمّد الذّهبی ، حیدرآباد دکن ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۵ ق
- ۱۰- تصوّف اسلامی و رابطه انسان با خدا ؛ نیکلسون ، ترجمه دکتر شفیعی کدکنی ، تهران : سخن ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴ ش
- ۱۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی ؛ پل نوپا ، ترجمه اسماعیل سعادت ، تهران : مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ اوّل ، ۱۳۷۳ ش
- ۱۲- تفسیر المحيط الاعظم ؛ سید حیدر آملی ، تهران : وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی ، چاپ اوّل ، ۱۴۱۴ ق
- ۱۳- تلبیس ابلیس ؛ ابن جوزی ، چاپ قاهره و بیروت : دارالکتب العلمیه ، ۱۳۶۸ ق
- ۱۴- تلخیص مقیاس الهدایه ؛ علی اکبر غفّاری ، تهران : جامعه الامام الصادق ، چاپ اوّل
- ۱۵- التّوحد ؛ شیخ صدوق ، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی ، تهران : مکتبه الصّدوق ، چاپ اوّل ، ۱۳۹۸ ق

۱۶- تهذیب الکمال فی اسماء الرّجال ؛ حافظ جمال الدّین ابی الحجّاج یوسف المزی (۶۵۴  
 ۷۴۲ق)

به تحقیق و تعلیق دکتر بشّار عوّاد معروف ، چاپ بیروت

۱۷- جستجو در تصوّف ایران ؛ عبدالحسین زرّین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ،  
 ۱۳۶۷ش

۱۸- حدیقه الحقیقه ؛ ابوالمجد مجدود ابن آدم سنائی ، به تصحیح مدرّس رضوی ، تهران :  
 خاور

۱۹- خاندان نوبختی ؛ عبّاس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۱ ش

۲۰- در قلمرو وجدان ؛ عبدالحسین زرّین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ، ۱۳۶۹ ش

۲۱- دنباله جستجو در تصوّف ایران ؛ عبدالحسین زرّین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ،  
 ۱۳۶۹ ش

۲۲- دومکتب در اسلام ؛ علامه سیّد مرتضی عسکری ، ترجمه ع . سردارنیا ، تهران : بنیاد  
 بعثت، چاپ اوّل ، ۱۳۷۳ ش

۲۳- زبور پارسی ، دکتر شفیعی کدکنی ، تهران : آگاه ، چاپ اوّل ، بهار ۱۳۷۸

۲۴- سفینه البحار ؛ محدّث قمی ( ۲ جلد ) ، تهران ، چاپ سنگی

۲۵- الغیبه ؛ شیخ طوسی ( م : ۴۶۰ ق ) ، نجف : مکتبه الصادق ، ۱۳۸۵ ق

۲۶- قوت القلوب ؛ ابوطالب مکی ، مصر : المطبعة المیمیه ، ۱۳۱۰ ق

۲۷- الکافی ( اصول ، فروع و روضه ) ؛ ثقة الاسلام کلینی ( م : ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق ) ، به تصحیح و

تعلیق علی اکبر غفّاری ، تهران : دارالکتب الاسلامیه ، چاپ سوم ، ۱۳۸۸ ق

۲۸- کسر اصنام الجاهلیه ؛ صدرالدّین محمّد شیرازی ( ملاصدرا ) ، به تحقیق محمّد تقی دانش  
 پژوه ، تهران : دانشکده علوم معقول و منقول ، ۱۳۴۰ ش

۲۹- اللّمع فی التّصوّف ، ابونصر سراج ، تحقیق رینولد آلن نیکلسون ، بریل ، لیدن ، ۱۹۱۴م

۳۰- مبانی عرفان و تصوّف ؛ دکتر محمّد حسین بیات ، تهران : دانشگاه علامه طباطبائی ، چاپ  
اول ، ۱۳۷۴ ش

۳۱- مختصرالفتاوی المصریّه ؛ ابن تیمیّه ، چاپ قاهره

۳۲- نفحات الانس من حضرات القدس ؛ عبدالرحمن جامی ، به تصحیح احمد توحیدی پور ،  
تهران : کتابفروشی محمودی ، ۱۳۳۷ ش